



روزانه ها ... [info@rouzaneha.org](mailto:info@rouzaneha.org)



خانه قلم ها پیوندها



آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه تبلیغ و نه ... تنها برای خواندنست و ...

آراد (م) ایل بیگی  گاه روزانه های دیروز ... و امروز

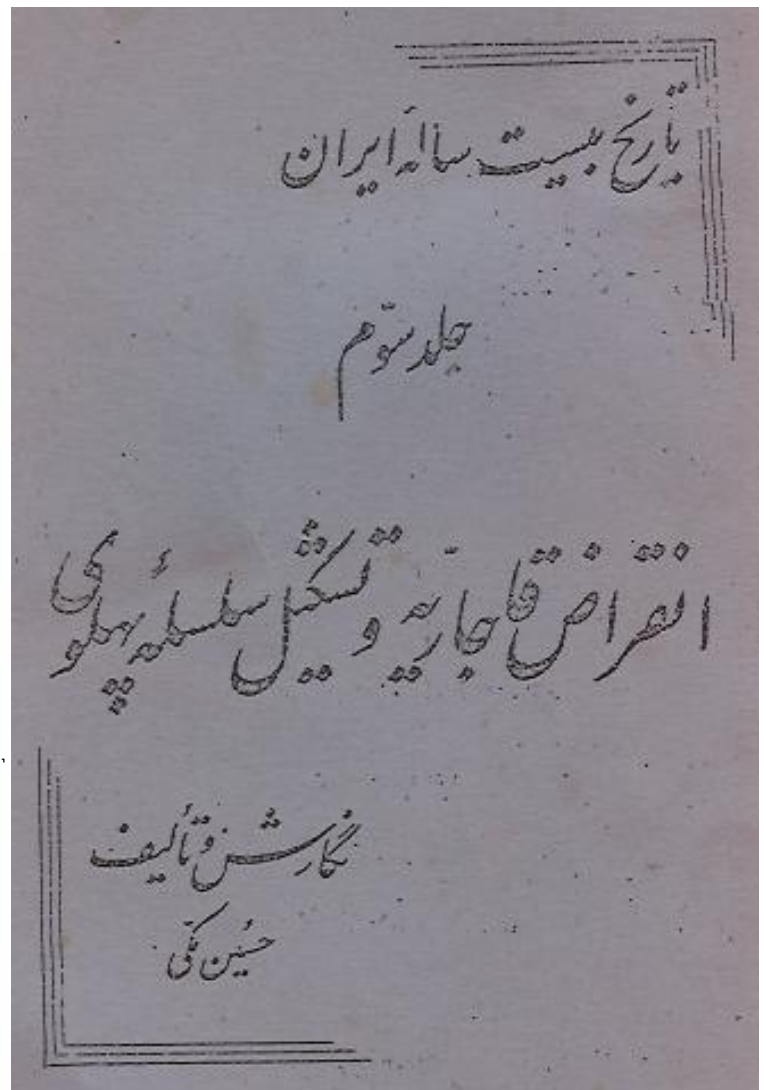
## 493

# قتل و مرگ و تشییع جنازه « عشقی » و تحصن جراید اقلیت

[ کیفیت چاپ ( و بویژه کیفیت عکسها و طرحها - همچون جلد اول که مطلبی از آن در « گاه روزانه ها... » ی 292 آمده است ) اصلا خوب نیست و با احتمال از روی فتو کپی چاپ کرده اند و من ساعتها وقت گذاشتم تا خوانانتر و قابل رویت تر کنم و ساعتها دیگر برای پاک کردن لکه های بی شمار صفحات ( برای نمونه ، صفحات « فهرست » را پاک نکردم تا ببینید چه وقت ها که نمی گذارم برای پاک کردن صفحات ! ) . پیش از این هم در مورد کتابهای دیگر چنین کردم و گاه صفحات را تیره تر کردم تا کم و بیش قابل خواندن باشند ؛ بیش از این از دستم بر نمی آید ...

... و اما کتاب ، نام ناشر و تاریخ چاپ ندارد و من احتمال میدهم که « دست پخت » بنی صدر و « دنباله » هایش ( یعنی « انتشارات مدرس » ) باشد و در حوالی سالهای اول

[ 50



**فهرست مطالب**

فصل اول - از جهوری تا سلطنت

- ۱ - شاه در اروپا چنمیکنند؟
- ۲ - فراکسیون اقلیت در دوره ینجیم
- ۳ - قوت محمدعلی میرزا و تظاهرات مردم
- ۴ - سلطان احمدشاه زیر بار مساعدت ترکیه گرفت
- ۵ - جراید اقلیت و اکثریت
- ۶ - تباهات مذهبی برای جلب نظر طبقه سوم
- ۷ - داستان تمثال
- ۸ - آغاز مخالفت با سلسله قاجاریه در مجلس
- ۹ - قتل عشقی
- ۱۰ - مرگ عشقی
- ۱۱ - تحصن مدیران جراید اقلیت در مجلس
- ۱۲ - تلکرافات متبادله بین احمدشاه و سردار سپه
- ۱۳ - امضاء قرارداد تجاری ایران و شوروی
- ۱۴ - روابط ایران و آمریکا
- ۱۵ - قتل مازور ایمری

پیوسته هفتم

فهرست مندرجات

دولت از قتل مازور ایلمیری استفاده کرد ۱۰۱

خونبهای مازور ایلمیری ۱۱۵

کمیابانی های آمریکایی پس از قتل از ایران رفتند ۱۰۷

۱۶ - کله سیر اقلیت لبریز میشود ۱۱۰

۱۷ - استیضاح از دولت ۱۲۵

روز استیضاح ۱۲۸

۱۸ - استعفای وزراء و تشکیل کابینه جدید ۱۴۴

۱۹ - وضع اقلیت و نطق تاریخی مدرس ۱۴۷

۲۰ - کبیته قیام سعادت و انقلاب خوزستان ۱۵۳

چگونه بین سردارسیه و خزعل اختلاف ایجاد میشود؟ ۱۶۳

رابطه دربار تهران و مدرس با خزعل ۱۶۹

مازور سیاسی چگونه شروع و چگونه خاتمه یافت؟ ۱۷۶

خزعل نماینده ای بدربار سلطان احمدشاه اعزام میشدند ۱۷۹

حرکت سردارسیه یخوزستان ۱۸۱

کتاب سفرنامه خوزستان ۱۸۲

سردارسیه همه جا قیام سعادت را بانگلیها می چسباند ۲۰۸

جنایات I ۲۴۰

اشناد مهم ۲۳۳

خاتمه کتاب سفرنامه خوزستان ۲۹۰

رابطه خزعل و موجبات عدم موفقیت آن ۲۹۴

مانورهای سیاسی دولت انگلستان ۲۹۸

خاتمه قیام سعادت و بازگشت سردارسیه بتهران ۲۹۹

۲۶ - سفیر مائیتون نزد سلطان احمدشاه دریاریس و علت سفارتت ۳۰۳

سیست هشت

تاریخ بیست ساله ایران و بطلد سوم

اولین ملاقات ۳۰۴

رایرت اول از قیس ۳۲۲

۲۱ - اعطاء فرماندهی کل قوا ۳۳۰

۲۲ - وزیر کشور معضوب میشود ۳۴۱

۲۳ - اعدام سردار مهرز بجنوردی ۳۴۲

۲۴ - جلسه خصوصی در مجلس ۳۴۴

۲۵ - سردارسیه با آذربایجان میرود ۳۴۵

۲۶ - متعلقه بحری با قرارداد سن ژرمن ۳۴۸

۲۷ - فوت حاج شیخ عبدالغنی نوری و واقعه مسجد شاه ۳۵۳

۲۸ - ترمیم کابینه ۳۵۶

۲۹ - بمباران مدرسه و انکاس آن ۳۶۵

۳۰ - علت تأخیر نا کیهانی مراجعت احمد شاه بایران ۴۶۸

۳۱ - چگونگی بلوای نان ۳۷۰

۳۲ - اغفال و لبمهد ۳۸۴

۳۳ - چگونه سیاستون شوروی را اغفال کردند ۳۸۵

۳۴ - استعفای مؤتمن الملک از ریاست مجلس ۳۸۹

۳۵ - تدارک و پیش بینی های لازمه برای تغییر سلطنت ۳۹۱

اجتماعات مدرسه نظام ۳۹۵

چلب موافقت نمایندگان مجلس ۳۹۶

جلسه مقتم آبان ۴۰۰

قتل واعظ قزوینی مدرس روزنامه نصیحت ۴۱۸

جلسه تغییر سلطنت ۴۲۱

۲۶ - ابلاغ ماده واحده ۴۶۸

۹ - قتل عشقی

جرايم مخالف سردارسیه رفتند رفته بواسطه ششپایانی هائی که از طرف فرا کسیون اقلیت در مجلس از آنها بعمل می آمد بر شدت حملات خود افزوده و تهدید و توقیف اهمیت نمیدادند خصم ما که بین مدیران جرائد اقلیت شخصیت جسور و متهوری پیدا شده بود که از هیچ چیز و هیچ کس کمتر برین پروا نداشت و در تمام جرائد مقالاتی با امضا های مختلف منتشر میکرد. این نویسنده متهور و آزاد بخوار اید آلیست \* میرزاده عشقی \* بود.

عشقی فرزند سید ابوالقاسم محمدانی جوانی شاعر و فوق العاده خداس بود این جوان ناکام که زندگانی خود را در غرقه سابی بس نخوف و هولناک گذرانیده در هنگام جنگ بین الملل جزو مهاجرین ایرانی بود و با آزاد بخواران به هاجرت شتافت. پس از مراجعت از هاجرت جزو مخالفین قرارداد ۱۹۱۹ بود و در این زمینه اشعاری ساخته منتشر ساخت. بعد از افتتاح مجلس چهارم با عده ای از نویسندگان مانوس و در صحنه سیاست ایران وارد گردیده بود. روش سیاسی را که این جوان خداس طرفدار آن بود پیروی از افکار حزب سوسیالیست بود و با اقلیت مجلس چهارم که آنوقت سوسیالیستها در اقلیت بودند از نزدیک کاملاً همکاری و جانب داری می نمودند.

فهرست مندرجات

۴۷۰ - اخراج ولیمهد ۴۷۰

۳۸۱ - قانون اساسی در نظر سلطان احمد شاه لایتنر می رسید ۳۷۷

۳۹۰ - سلطنت انتخابی ۴۷۸

۴۸۰ - ابلاغیه وزارت خارجه ۴۸۰

۴۸۲ - ابلاغیه رئیس حکومت موقتی ۴۸۲

۴۸۴ - انتخابات مجلس مؤسسان ۴۸۴

۴۸۸ - آیین نامه مجلس مؤسسان ۴۸۸

مجلس مؤسسان ۴۹۳

فهرست اسامی از صفحه ۵۸۲ تا صفحه ۶۰۰

تاریخ بیست ساله ایران - جلد سوم

عشقی بواسطه صراحت لهجه و بهر فرق المادای که داشت بزودی مورد توجه اهالی طهران قرار گرفت. پس از تظاهرات جمهوری و واقعه دوم حمل با آنکه اساساً طرفدار رژیم جمهوری بود مهنذا با چنان جمهوری که سردارسیه و اطرافیان او میخواستند تشکیل دهند شدیداً مخالف بود. عشقی در دوره چهارم با اکثریت مجلس ولیدر آن مدرس خیلی مخالف بود ولی برعکس در دوره پنجمه مدرس و طرفداران او خیلی نزدیک شده و نسبت بمخالفین آنها کاملاً مخالفت میورزید. عشقی بارلیعهد محمد حسن میرزا ضمن يك ملاقاتی که بعمل آمده وعده وفاداری داده بود و انصافاً بوعده خودش هم وفا میدنمود چنانکه در تاریخ نشیه ۲۴ ذیحجه الحرام ۱۳۴۲ مطابق ۷ سرطان ۱۳۰۳ شماره اول روزنامه قرن بیستم را منتشر ساخت؛ مندرجات این شماره که حاکی بکاربانهورها و قسمت مهتی از مطالب و اشارش را نقل می نمائیم روح بهر و شهادت هدیر آرا بخوبی ثابت می نماید چه عشقی در این شماره صراحتاً نوشته بود که بازهای اخیر طهران و اوضاع جمهوری بدست اجنبی است و اجنبی میخواهد استقلال ما را ازین ببرد؛ اینک قسمتهائی از مندرجات آن شماره عیناً نقل میشود. برعکس با اکثریت مجلس ولیدرهای آن و همچنین با طرفداران قرارداد که در مجلس و خارج مجلس بودند مخالفت میکرد و بهمین مناسبت شعر مجلس چهارم را « این مجلس چهارم بخدا تنگ بشود » ساخت و در موقع دیگر شعری که مطلعش « شاعران شعر تو باشگر برابر میکنند » در ذم ملك الشعراء بهار که از طرفداران قرار داده بود ساخته منتشر ساخت.

جناب جمیول بر خر جمهوری سوار شده شیره ملت را مکیده و میخواهد بسر ما شیره بمالد:

جمهوری سوار

تفصیل جناب جمیول!

خاندان چند کسره البهی  
این شکایت اندر آن تواقع شده

هست در اطراف کردستان دهی  
قلمش آباد است آن ویرانه ده



مظهر جمهوری ...



جنازه مرحوم جمهوری قلم

جمهوری سوار

سر پرمت مردم آن سر زمین  
از برای خود فخیره داشته  
اهل ده در زجت از او سبج و شام  
وای بر همسایه نلساز کار  
یاسی اندر خانه میرفته درون  
هم از آن شیرین همی کرده دهان  
شیره همی رویر کمی می شسته است  
دید از مقدار شیره کم شده  
دید پای خیره جای پای غیر  
« ای پندرب خانۀ یاسی رسید  
آفتدر همسایه آزاری چرا »  
کرد کردت را زلای در دراز  
« توچه حق داری خودی از زرق من  
خواست تا گوید که من کن کرده ام  
جای های پای های خود ببین  
چاره جز عرش استغفار نیست  
بنده را بر حضرت مولا ببخش  
کن بروم بکسر از این سرزمین  
جرم او بخشید و شد یاسی خجیل  
نفس عماره ییاسی چیره گشت  
اشتها از دست او برد اختیار  
که ندرده شیره اش را بعد از این  
تا در این باب برد حیلۀ بکار  
راند خر را در سرای عابدین

کد خدائی بود کاکا عابدین  
خرم ابرا پر شیره داشته  
مرد دزدی ناقلا یاسی بنام  
بود همسایه بر آن کاکای زار  
عابدین هر که که میرفته برون  
نزد ختم شیره میکرد مکالت  
این عمل تکرار همی میکشده است  
تا که روزی کد خدای دهکده  
لاجرم اطراف خیم را کرد سیر  
پس همه جا جای باهرا بدید  
بانک زد ای « یاسی از خانه درا  
دزد شیره یاسی قیرنگ باز  
گفت او را اینچنین کاکا سخن  
شیره من از بهر خود پرورده ام  
عابدین گفتش: « نظر کن بر زمین  
دید یاسی موقع انکار نیست  
گفت: « من کردم ولی کاکا ببخش  
بار دیگر گریه کردم اینچنین  
از ترشم عابدین صاف دل  
چونکه از این گفتگو چندی گذشت  
باز میل شیره کرد آن نابکار  
دید بسته عهد او با عابدین  
فکر بسیاری نمود آن نابکار  
رفت و پریش خری شد جاگزین



تاریخ بیست ساله ایران، جلد سوم

خویششان را تا به پیش شیره برد  
 کله خود را کرده چون بر پشت خر  
 یاز دیگر یاز کاکا در رسید  
 یاز دزد اوضاع ختم بر هم شده  
 پای ختم را کرد با دقت نظر  
 اندرون خرم هم سر برد دید  
 سخت در حیرت فرو شده عابدین  
 پیش خود میگفت این و میگرفت  
 گر که خر کرده است خر را نیست دست  
 زد دو دستی بر سر آخر عابدین  
 (چنگ چنگ یاسی یا پای خر  
 این حکایت زمین سبب کردم بیان  
 گر بخواند آدمی پی کم کند  
 هر که اندر خانه دارد مسایه  
 یاسی ما هست ای یاز عزیز  
 آنکه دایم کله یاسی میکند  
 ملکه مارا خوردنی فهمیده است  
 او گمان دارد که ایران بردنی است  
 با وثوق الدوله بست اول قرار  
 پول او خوردند و بر زیرش زدند  
 چو فکه او مایوس گردید از وثوق  
 همچنین زیر جلی سینه ضیاء  
 کودتا هم کام او شیرین نکرد  
 دید هر چه مستقیماً میکنند  
 مردمان از نام او دم میکنند

تادلش میخواست از آن شیره خورد  
 باهنگ خرم آمد از خانه بدر  
 تا نماید شیره اتی را باز دیده  
 همچنین از ختم شیره کم شده  
 دید پای خرم جای پای خر  
 هست جای پنجه یاسی دیده  
 هم ز خر بد دل هم از یاسی تلختن  
 ای خدا اینکار آخر کار کیست  
 یاسی او کرده است یاسی بی سم است  
 و از تمجیب یانگه بر زد اینچنین  
 منکه از این کار ناریم سر بدر!  
 تا شوند آگاه اینها زلمات  
 پای های خویشان را ستم کند  
 همچو یاسی دارد او مسایه  
 حضرت جبول یعنی انگلیس  
 و از طریق دیپلماسی میکنند  
 بر سر ما شیره ها مالیده است  
 همچو شیره سر زعینی خوردنی است  
 دید از آن حاصلی نامد یکار  
 پشت و پا بر فکر و تدبیرش زدند  
 کودتائی کرد و ایران شد شلوق  
 زد بشکر دست آنها پشت پا  
 این حنا هم دست او رنگین نکرد  
 ملت او را زود بر هم میزند  
 مقصدش را نیز بر هم میزنند

۴۱

مظهر جمهوری

گشت آن به تا بر آید کام من  
 اندر این ره مدتی اندیشه کرد  
 گفت جمهوری بیارم در میان  
 خلق جمهوری طلب را خر کنم

\*\*\*

پای جمهوری چو آمد در میان  
 پس بریزم در بر هس یک علیق  
 گس نکرده مانع من روزگار  
 فرق جمعی شیره مالی میکنم  
 قاهره جمهوری بر زرق و برق  
 باطناً یاسی ایران انگلیس  
 کبرد زمین رو پخت ویز باسوسال  
 شد سوار خر که دزد شیره را  
 نقش جمهوری بیای خر بیست  
 ناگهان ایرانیان هوشیار  
 های رو کردند کین جمهوری است؟  
 پای جمهوری و دست انگلیس ا  
 این چه پیرفهای سرخ و آبی است  
 ناگهان ملت بنای هو گذاشت  
 نه بز قصدش ادا شده بزور

اشعار

مظهر جمهوری شرمایند:

من مظهر جمهورم - اَلدَرَم و بولدرم  
 از صدق و صدا درم - اَلنَرَم و بولدرم  
 من قلندر پر زورم - اَلدَرَم و بولدرم

۴۲



میرزاده عشقی

تاریخ بیست ساله ایران - یاد سوم

مأمورم و معتورم - اَلدَّرَم و بولدَرَم  
من قائد جمهورم - اَلدَّرَم و بولدَرَم

اقهی گوید :

من اَقهی بیجانم - آمنا - صدقنا  
زهر است بدنمانم - آمنا - صدقنا  
من دشمن ایرانم - آمنا - صدقنا  
من فاقد ایمانم - آمنا - صدقنا  
من بوجار لثجانم - آمنا - صدقنا

جغد گوید :

من جغد توأ خورام - بر بام تو - قو قو قو  
من لاشخور یستم - هم نام تو - قو قو قو  
کرده است مرا غریبه - اطعام تو - قو قو قو  
اقسم بهسوی پول - دردام تو - قو قو قو  
بر حوش تو یرانم - آمنا - صدقنا

موش گوید :

من موشك مسکینم یابند تو - جیر جیر جیر  
کرده است مراسمت لیخند تو - جیر جیر جیر  
در نزدی و فالاشی مانند تو - جیر جیر جیر  
تا نرم شود دندم چون دند تو - جیر جیر جیر

من دست پندامانم - آمنا - صدقنا

سگ گوید :

من طوله تغلیسم - عف عف اخوی عف عف  
اینانة سفلیسم - عف عف اخوی عف عف  
هم مکتب ایلیم - عف عف اخوی عف عف  
من مظهر تدلیسم - عف عف اخوی عف عف  
من منتظر نام آمنا صدقنا

۴۵

نوحه جمهوری

الاع گوید :

من کزّه خیر زادم - عر عر ابوی عر عر  
حیوان علف خورام - عر عر ابوی عر عر  
چفتک زن احرامم - عر عر ابوی عر عر  
بالان قجری دارم - عر عر ابوی عر عر  
مستوجب احسانم - آمنا صدقنا

گربه گوید :

من یش پیشتم مز مو گریه علیم مو مو  
خلقتند همه شاهد بر مهلمم مو مو  
انگشت نمای خاق در بز دلیم مو مو  
سر کنده نیم چون شیر سر بشکلمم مو مو  
مداح و اناخوانم - آمنا صدقنا  
قرن بیستم گوید :

ای مظهر جمهوری - هی هی جیبلی قم قم  
جمهوری مجبوری - هی هی جیبلی قم قم  
مسلك نشود روزی - هی هی جیبلی قم قم  
تا کنی بی مزدوری - هی هی جیبلی قم قم  
من مرد مسلمانم - آمنا صدقنا

« جیبلی »

نوحه جمهوری

آه سکه جمهوری ما بید فنا  
بیرهن لاشخوراقت شد قبا

فتلی گوید :

شد تکلم چرک و کتم شد کثیف  
زندره شد این کورارات ظریف  
مشت جماعت کاهم ککرده قوف  
(نم دو دیو) (۱) زین حرکات ضیف  
گشته طرف ملت جاهل بسا  
آه که جمهوری ما شد فنا



جناب جمبول بر سر جمهوری

تاریخ بیست ساله ایران ، جلد سوم

جناب جمبول گوید :

بیرق جمهوری اگر شد نگون      جان وی از بیوی او شد برون  
 قسه نخور میزتم اثر کسیون      زنده شود لیک بخاک چنوت  
 بام زند بر سر خلق خدا  
 آه که جمهوری ما شد فنا

(۳) فعله گوید :

من که یکی فلهام ای کرد گزار      صحت جمهور ما کرده خوار  
 شد شب عیدی جگرم داغدار      طغلك من مانده بزیر هواز  
 در جلو خمله قزاق ها  
 شکر که جمهورت شد فنا  
 بیرق قرمن جگرم کرده خون      رفت جگر گوشه ز دستم برون  
 دولت ما گشته دچار چنوت      شکر که آخر عیش شد نگون  
 بسکه نمودند خلاق دعا  
 شکر که جمهورت شد فنا

(۴) لاشخور گوید :

من که یکی لاشخور آزاده ام      بهر فروش وطن آماده ام  
 لنگ بود امشب عزاده ام      در پی این تازه لش اقتصاد ام  
 تا یکتم تشنه از آب جدا  
 آه که جمهوری ما شد فنا

(۵) جلد گوید :

جندکی آنجا سر تابوت بود      از سخن لاشخوره مهوت بود  
 موحه کتان در طلب قوت بود      عاشق سرداری ماهوت بود  
 بال بهم برزد و گفت ای خدا :  
 آه که جمهوری ما شد فنا  
 لاشخوران چایب لش بر زنده      از غم این فاجعه بر سر زنده

مذوجات روزانه قرن بیستم

بر سر و بر سینه مکرر زنده      چنگه بتابوت بر از زو زنده  
 سهم ربودند از آب سگها  
 آه که جمهوری ما شد فنا  
 يك يك بیچاره عقب مانده بود      دیر نرك لوحه خود خوانده بود  
 زوزه کتان در پی لش رانده بود      بوی لکش معده گندازنده بود  
 هو زدی اندر پی شاه و کدا  
 آه که جمهوری ما شد فنا  
 دید یکی زار يك لغت و غور      لش کشی لاشخوران را ز دور  
 گفت که ای مست شراب غرور      حسرت جمهور بر سر سوی گور  
 آه بتیسات فقیر از فنا  
 شکر که جمهورت شد فنا

( پاره چله )

خدا یا مرزد مرحوم همو زنده من يك وقتی در نظام اطاریش بود - همیشه  
 خردار      میگفت من در مدرسه يك درس بزرگی خوانده ام میبایدیم چیست ؟  
 درجا      میگفت وقتیکه خان مسلم فرمان دینه : مرش ! چه لنگت نیکن و بود  
 یعنی هر وقت آقای معلم فرمان میداده - مرش پای چه راجلو  
 بگذار و برو ، میگفت بواسطه تعلیم همین يك فراز من اول صاحب منصب تحصیل کرده هستم  
 و همین مناسبت هم همیشه راه میرفت و فیروفت در یکجا ای ایستاد هر چه میگفتیم آخر میرکن  
 يك خرد با هم صحبت حکندیم راه میرفت و میگفت (چپ لنگت نیکن دیور ) مثل این جمهوری  
 مسوریها که يك وقتی بشوخی یا بجهزی برای امتحان پشان گفتند (چپ لنگت نیکن و بود)  
 دیگر می حالا دارند میروند هرچی هم فرمانده اولی میگویند بس است جارت جاه است - دیگر  
 نرو - من خودم پشیمان شدم - اهدا بخرج آقا یان نه برود و همچنین چپ لنگ است که می اندازند  
 و میروند میروند تا شورشان و مسلکت را پندازند توی جیب کشاد انگلیسیها ! تا اینکه  
 بعد از چند روز دیدیم آمده و از شمت غرضدالی بس از یا نیشیاسه - پریمیم چه خبر است ؟  
 گت درون سنگر مهم را هم قطع کرده ام . . . با ها حاج و راج مانعیم که شکر چی کلچی  
 این صوبی میگویند شکر اولش چه پوره که حالا بدو می رسیده - اگر چه میدانستیم قدری هفتش



آدم جمهوری



تاریخ بیست ساله ایران - جلد سوم

پاره سنگه میرسد اما یاز هم گفتیم الخیر یحتمل الصدق والکذب شاید هم رزستی راستی سنگری  
فتح حکم کرده باشد ؟ چه ضرر دارد مطلب واضح شود از اشتباه بیرون بیاییم ؟ پرسیدیم تمهیل  
چیت ؟ گفت :

(سروز خان معان من باوته وقتیکه فرمان دم هالتراستانگت بل چپ لنگت بلی ومرس)  
یعنی وقتیکه فرمان حالت دادم پای راستت را بگذاره پهلوی پای چپ و بایست . دیگر من در  
استراحتی هم ما هر شدم وهرچ در علوم نظامیم کسر و نقصانی نیست ؛  
منابده حالا خیال کنی که این فرآز های نامفهوم ، آلبانی یاروسی یا انگلیسی است ؟ تهر  
این زبان ولایت ما ملاندران است سدی گلشت وهر وقت ما بیرمه وورا دیدیم دیریم مثل اغاب  
افراد اکثریت مجلس ایستاده چپ نمیخورد ولی یک کمی هم اوقاتش تلخ است وزیر لب فر و  
غر میکنند که فلان فلان شده ها اما خستگی بگوشند (یعنی فلان فلان شده ها ما را از خستگی  
گشتند) پرسیدم عوجان چه خبرت است چرا مثل تیم گریزاً راست ایستاده چپ نمیخوردی؟  
چرا اوقات تلخ است ؟ گفت هرچه فکر میکنم سر دزدی آدم فرمان اولی این بود که چیلنگت  
نیکن بود . این دومی ؛ راست لنگت بل چپ لنگت پای وهرس اگر بودم حتی هرسم اگر هرسم  
چتی بودم ( اگر بروم چهاربایستم اگر بایستم چطور بروم) من مانده ام سطل و سطل و سرگردان  
نمیدانم چه بکنم.

حالا برای اینکه این دو فرمان با هم مخالفت نمیتوانم بروم و نه بایستم وهرچه هم فکر  
می کنم که میانه این دو تا حد وسطی پیدا کنم که بیخ کمان از دو فرمان برنفرود وشنا قسمتی  
از هر دو فرمان هم اجرای شده باشد عظم قد نمی دهد .

ما چه موجه ما هم برای اینکه سر سر عو بیره گذاشته باخیم گفتیم . اگر می خواهی  
مردوکلرا کرده باشی مثل پستی از افراد اکثریت مجلس نامه سوسال سهای تلابی مجلس درجا  
برن . گفت درجایی ؟ (درجا چهارور است) گفتیم چپ لنگت در راسته لنگت بلند اکن و نه بل  
( پای چپ دیای راستت را بلند کن و زمین بگذار) باین ترتیب بیچاره عو را بدرجا زمین وادار  
کردیم . می درجا میزد و سرق از سروروش میریخت وگرد وشاگ عالی را هوا میکرد ولی از  
آنجاییکه بود نه یک قدم جلو رفته و نه یک قدم عقب هر که میدید از دور خیال میکرد که عموراه  
میرود کما عو سرجای خودش ایستاده و فقط درجا میزد ؛

زن و بیبه و غاوانده بیچاره اش هم چون نان آور دیگری نداشتند عو هم که بوده مشغول درجا  
زدن بود ؛ لغت و کرسنه مانده بودید و تکلیفشان را بداند استند.  
باز این بیچاره اگر این چنین حالت در درجا زدن باقی مانده بود یک چیزی بود تا آنروزها هم  
از این دلتک ملنگ ها و مسخره های امروز می بودند منها شر همان خر بوده و بالانش عوض  
شده و بیبه مچه ما درس نتوانده و منتهن نشده و فکل زده بودند یعنی وحشی بوده و هفتان قن  
نمیداد اسمشان را مثلا (آه دین) بکناریم.

== همان کرم شیره و شیخ شیپور دار این جور چیزها بودند ==

تاریخ بیست ساله ایران - جلد سوم

انفاقاً بقشه های آن کتاب در موضوع خواب و مرگ گوش میداد غفلتاً از جای بریده  
خطاب به رحیم زاده صفوی نموده گفت : حاشا که شما در این زمینه ما مطالعه میکنید  
خواهشمندم یک دقیقه هم بخواب من که دیشب دیده ام توچه نمائید ؛ خواب دیدم  
که در قلمستان زرگنده مشغول گردش هستم . فراموش نشود که در آن زمان  
قلمستان زرگنده گردشگاه اهل تفریح و تفریح مرکز بود . در حین گردش دختری  
فرنگی مثل آنکه با من سابقه آشنائی داشت نزدیک آمده بنای کله گزازی و بالاخره  
اشد و تغییر را گذاشت و با طیبانه ای که در دست داشت شش گلوله بطرف من  
خالی نمود بر اثر صدای تیرها افراد پلیس ریختند و مرا دستگیر کرده در دستگاه  
نشانند که به نظمی بپرند در بین راه من هر چه فریاد میکردم که آخر مرا کجا  
میرید شما باید من را با دستگیر کنید نه مرا ، کسی بحرفم گوش نپنداد تا مرا  
به نظمی بردند و در آنجا مرا با طاقی شبیه زیر زمین کشتابند حبس کردند . آن  
اطلاق فقط یک روزنه داشت که از آن روشنائی بدرود می فاید من با حال وحشی  
که داشتم چشم را با آن روزنه درخته بودم تا گه آن دیدم شروع به ساگ ریزی شد و  
تدریجاً آن روزنه گرفته شد و من احساس کردم که آنجا قبر من است . . . . .

همگامیکه میر زاده عشقی این خواب را حکایت میکرد قیافه بیم زده و  
وحشتناکی داشت و رفتاری او برای تقویت و تسلیت او بمزاح و شوخی میپرداختند  
ولی رحیم زاده صفوی حکایت میکند که حال میرزاده عشقی و قیافه و لهجه او در  
آن موقع طوری بود که در قلب من اثر بیم و وحشت را منعکس میساخت طرف  
صرم ملک الشعراء زود تر بیرون میبرد و میرزاده عشقی با رحیم زاده صفوی بنای مشورت  
را گذارده میگوید من یقین دارم که همین روزها مرا خواهند کشت و برای شما  
نیز همین خطرها مسلماً هست باید چاره ای بیندیشیم شاید من و تو هر طور شده در  
نقری از یک راه که کمتر مورد توجه باشد بطور ناشناس بروست فرار کنیم ، رحیم  
زاده صفوی هم چون قلباً بیمناک شده بود حاضر میشد از راه فرار فرار فرست اما آن  
خانه خود هر چه زودتر مبلقی فراهم ساخته فرار نمائید و راه سخن نبروسی را از طریق

خواب عشقی

مدون مسخره ها که یکروز دور دربار ناصرالدین شاه میرتصدید و یکروز هم دور دربار  
عظیم الشان و ذوالقدر امروزی میرتصدید - همین کور و کویا که غیر از مسخرگی بهیچ بارخان  
نیست آنروزها هم تشریف داشتند منتهای چرن آنروزها مردم متعین نشده بودند این مسخره ها را  
در ردیف مطربها برای مجالس طرب و برای تالیق در آردن میآوردند ؛ اگر شب بیمنسی  
و تقدیر کشی ختم نموده ، صاحبخانه یا مهمانها یک چیز هم توی حرفه نشان میگذاشتند ؛  
آنوقت که مسخره ها مثل امروز متعین و به روزی طلب و تالیق الاده شده بودند که  
استان مدبران جریده ؛ شریفه ؛ (آه بیبین) باشد ؛  
از مغرب پرت شدیم - از همین جا و راه آنوقت هم برنده منتهای بی اهمیت از و کم ضرر تر  
دیگر طرف مشاوره سیاسی میوردند ؛ سرسیاست هم نشده بودند ؛ در مجالس ذوالقدر ها هم  
حق تظولی سیاسی نداشتند و الا مثل مرحوم شیخ شیورشلان می خوردند . از همین جور آدمها  
یکی دوتا هم دور عوی پیر سردار گرفته بودند .

در عین حال عشقی از آقیه خود خیلی نگران بوده مرگ خود را حدس زده  
بود و حتی خوابی را هم که دیده بود با یک بریشائی واضطرابی چندروز قبل از مرگ  
خود برای رفقایش نقل کرده بود .

فلاهاربون سه کتاب دارد بنام « قبل از مرگ » ، « در اطراف  
خواب عشقی » ، « بعد از مرگ » ، در این کتابها گواهی های کثیری  
بسیاری از معاصرین و معتمدین عصر خود را متعین ساخته است .

این نامه ها که به فلاهاربون نوشته اند اکثر عبارات از داستانهای خوابهای عجیب یا  
مکاشفات اشخاص و رؤیاهائی که غالباً با واقع تطبیق کرده است .

ما این آقایی رحیم زاده صفوی و ملک اندامه و میرزاده عشقی که هر سه از  
کارکنان اقلیت بودند تربیتی برقرار شده بود که هفته ای در روز در منزل رحیم زاده  
صفوی گرد آمده از ظهر تا شب وقت خود را بعد از آنکه کرات ادبی و هیئت مطالبی برای  
روزنامه قرن بیستم که متعلق به میرزاده عشقی بود میگذاشتند ، یک روز شب از  
هفته ای که روزی شب آن میبایست میرزاده عشقی بقتل رسد بعد از صرف نهار  
رحیم زاده صفوی یکی از سه کتاب من رو را باز کرده برای رفقا فارسی نقل می نمود ،  
در آن هنگام که در روز از اشعار آخرین شماره مشهور قرن بیستم گذشته بود ؛  
همان شماره مشهوریکه حاوی شدیدترین حملات به پیکتاتور وقت و اطرافیان او بود  
تهدیدهای متواتر به میرزاده عشقی میرسید و کار بجائی رسیده بود که شاعر نامبرده  
قیافه مهیب مرگ را پیش چشم خود جسم می یافت . در آنروز و آن ساعت که

تاریخ بیست ساله ایران - جلد سوم

خواب عشقی

شعیران شهرستانك انتخاب میکنند . رحیم زاده صفوی پیش نهاد می نماید روز یکشنبه و دو شنبه خود عشقی هم کمک کند تا اثاثیه وی بفروشد و عصر غروب دو شنبه بعنوان گردش شعیران بی خبر رفقا دو نفری فرار نمایند . میرزاده عشقی از این فداکاری رفیقش که بیدریغ خرج سفر را تهیه می بیند خشنود شده ولیکن میگوید سفر باید بر روز چهارشنبه بماند زیرا روز دوشنبه بشخص عزیز و وعده داده است که باید در زرگنده او را ملاقات کند . البته از گفتن نام زرگنده رحیم زاده صفوی متوحش شده اصرار میکنند که عشقی از این قصد در گذر ولی چون قضا به عوامل روحی و قلبی شاعر مربوط بوده است اصرار رفیقش بی اثر می ماند شب یکشنبه را عشقی در خانه رفیقش میماند و روز یکشنبه می رود با وعده اینکه شب سه شنبه خواهم آمد و روز آنشب در آوردن سمسار و فروش اثاثیه تو کمک خواهم کرد ولیکن شب سه شنبه برخلاف وعده ای که عشقی داده بود بمنزل رحیم زاده صفوی نمی آید و بالاخره روز سه شنبه طرف صبح بعد از مدتی که رفیقش انتظار او را می کشد و خبری نمی رسد محمد خان نوکرش را بخانه عشقی میفرستد خانه عشقی در سه راه سه سالار منزلی کوچک بود متعلق به مهدبخان نام که هم اکنون آن کوچه را کوچه عشقی میخوانند . خانه مهدبخان صحن محقر اما نظیف و با درخت و گلکاری بود و بنا بسناری رحیم زاده صفوی آنرا برای شاعر اجاره کرده بود و خانه صفوی در نظامیه بود همین که نوکر رحیم زاده صفوی بخانه عشقی میرسد در حدر دو ساعت قبل از ظهر ابوالقاسم نام پس ضیاء السلطان باشخص دیگری که همراه او بوده در کوچه می بیند که بسرعیت از آنجا دور میشود و سر کوچه انومیلی بوده که آن در نفر سوار شوند و از طرفی س و صدای زهای همسایه را میشوند که فریاد میکنند « خونخوارها جوان باکم را کشتند » و عجب آنست که در آن کوچه با آنکه هیچ گاه گردشگاه پلیس و مأمورین تأییدات نبوده و نیست در نظرف یک لحظه هنوز محمدخان بدرخانه عشقی نرسیده می بیند چند نفر پلیس و مأمورین تأییدات دوان دوان می آید و مانند اشخاصیکه از آغاز و انجام قضیه مطلع باشند

خواب عشقی

سقف آنها کهنیدی بود مریضخانه نظامیه را تشکیل میداد و پیدا بود که آن کوچه ها سابقاً جزء طویله بوده و بعد آنرا از اصحابیل جدا ساخته سفیدکاری کرده تحویل مریضخانه داده بودند . اطاق اولی يك در حیاط طویله داشت و يك در پنجره آن بخوابان بنسبت شیابان جلیل آباد باز میشد . سه اطاق دیگر که تودرتو و راه رو آنها عبارت از دری بود که باطاق اولی باز میشد و از اطاق دومی در بندی باطاق سومی راه میداد دیگر آن اطاق ها هیچگونه در و پنجره بخارج نداشت و روشنایی هر يك از آن اطاق ها از يك روزنه میرسید که در وسط کهنیدی سقف قرار داده بودند و البته این ترتیب برای آن بود که مبادا مریض حیسی فرار نماید . همین که رفتای عشقی وارد اطاق اول شدند و از در گاه اطاق دومی منظره طویله مانند آن ساختمان ها هر سه اطاق را مشاهده کردند ملک الشعراء به رحیم زاده صفوی که در حال گریه و زاری بود میگوید : صفوی خواب عشقی خواب عشقی - صفوی که در حال ناله بود متوجه مطلب نمیشود مجدداً ملک الشعراء بازوی وی را فشار داده میگوید خواب عشقی وزیر زمین در روز نما تماشا کن آنوقت صفوی خواب عشقی را بیاد آورده وقتی نگاه میکند در اطاق چهارمی يك تخت خواب می بیند که میرزاده عشقی روی آن بخواب آبدی رفته و نور آفتاب از روزنه سقف سینه او افتاده و شاید در آن لحظه که عشقی برای آخرین دم چشم بر هم می نهاده نور آن روزنه بصورت او می تابیده و این نکته که میرزاده عشقی هنگامیکه چشم بر هم میکشاده است مژگان او که تدریجاً روی هم می افتاده مانند همان حالتی بوده است که شاعر در خواب دیده بود که جلوی روزنه به درج خاك ریز شد و راه نور بسته گشت . باعث حیرت و شگفتی برای رفقا میگردید بطوریکه مدتی مات و مبهوت گریه و زاری را فراموش کردند بتماشای آن منظره تطبیق آن با راست بینی و خواب شکفت انگیز عشقی مشغول میشوند و این خواب را رحیم زاده صفوی در روزنامه شهاب همان هفته و ملک الشعراء در روزنامه قانون هفتگی طی مرتبه نامه ای که برای عشقی نوشته اند حکایت کرده اند .

اینک مقاله ملک الشعراء بهار ذیلاً ذکر میشود :

بخانه عشقی ریخته شاعر مجروح را بیرون کشیدند در يك درشکه که بس کوچه آماده بود می نشانند عشقی که چشمش به محمدخان می افتد فریاد میکند « محمد سخن برقا بگیرو بپاد من برسند . محمد خان از این پاساها بیرون سرا کجا می برند » بابا من نمی خواهم بمریضخانه نظامیه بیایم مرا بس مریضخانه آمریکایی ببرید . . . » همین طور همین جرات را در خیابانها خصوصاً در خیابان شام آباد با فریاد تکرار می کرده است پلیس ها که گویا دستور خصوصی داشتند بر اثر داد و فریاد عشقی را نمی شنوند اول او را بکسیساری دو دولت ببرند که از آنجا مطابق میل او بمریضخانه آمریکایی منتقل شود اما همین که درشکه بدر کفیساریا میرسد رئیس کفیساریا به پلیس ها فحاشی کرده میگوید چرا به نظامیه نمی برید . این بود قضیه خواب و قتل عشقی .

بقراریکه مسموع افتاد هنگامیکه پسر ضیاء السلطان و رفیقش میخواست سوار انومیلی شده بگر بزد پاسایی بنام سید عباس که نوبه خدمتش نبوده با اتفاق محمد خان نام هر سینی که لوکر حاج محمد السلطنه بوده بر اثر داد و فریاد زنها ابوالقاسم پسر ضیاء السلطان را دنبال کرده دستگیر می نمایند ولی رفیقش فرار می نماید . ابوالقاسم منور تاشهر بانی هم برده میشود که در مواجهه با عشقی هم حضور داشته ولی بعد او را مرخص می نمایند که مدتی از تهران هم خارج میشود .

تاریخ بیست ساله ایران - جلد سوم

نقل از روزنامه قانون شماره ۶۱ مورخه یکشنبه مؤمن ذیحجه ۱۳۴۲ برابر ۱۵ سرطان ۱۳۰۳  
مرگ عشقی ۱ . عشقی مرد و زیزان ملکینی که هیچ وقت روح حساسی از آن خوشنود نبوده بسرای دیگر نشانند .

عشقی جوانی بود بین ۲۶ و ۲۷ سال . من در تهران و سیصد و سی و سه او را در تهران میدیدم در آن روز گلر عشقی شمر نیکهت ولی اثر او خوب بنوشتم . از ریه خاخری صفقی در مهاجرت تکمیل شد . بعد از مهاجرت بهمنشانت اشعارش او را یکبار دیگر دیدم و نشانتم . . . . روزگار نتوانست يك جوان حساس را در يك قهوه راسخ و سبابت ثابت وطن و لغت و لغات ای ببیند و او را مثل يك گل نوشگفته در نتیجه پدید خویش بر کرده در هم نترسد و بنور ریخت . عشقی نهل از انتاج مجلس پنجم یا جمهوری ایران و با اصطلاح خود او ( با جمهوریت قلابی ) تشدید مخالف بود .

عشقی مکرر با من در این موضوع مجامله میشد و گمان میکرد که من در مجلس طرفدار این عقیده خواهم بود . بلا فاصله بعد از افتتاح مجلس و محسوس شدن اینکه عشقی هم در مجلس رفیق سیاسی دارد خامه بعد از قضایای دردم حمل عشقی از صف رفتای خود جدا شده با نشان زلفای من داخل خط مبارزه سیاسی گردید و یکی از رشیدترین و پر کلام ترین دوستان ما بشمار آمده منظومه ها و مقالات پر مغزی که با مضای ( حکیم ) و غیره در جراند منتشر میشد و خیلی از منظور های که هنوز طبع نشده ، نسخ آن در میان مردم منتشر است . ن بردن حرارت و عقیده ثابت و راسخ آن جوان ناکام در احترام اصول حکومت ملی و با نشان قانون اساسی و مقاومت بود برابر استبداد و اجاربت گرومی صادق است .

عشقی مرگ خود را بیون داشت و یک ماه او بمی نهل از تاریخ عشقی در ضحرای عباس آباد يك شب در زیر آسمان تیره و گرفته ای بن گنت ( مارا خواهند کشت ) با من بومه وداع مبادله نمود . . . .

بیست روز پیش از این نیز خواب دیده بود که کسی او را در شعیران با گلوله زده و سپس او را بنظیفه جاب نمودند و از نظیفه وی را در يك جهار طاقی فرود برده اند و بناگاه رفته های چهار طاقی هم با دیش خاک مسود شده و عشقی در آن نقطه مدفون مانده است . این خواب خود را چند بار برای من گنت و محسوسا در روز قبل از مرگش بساز آنرا در حضور من و يك نفر دیگر از رفتای روزنامه نویسی تجدید نمود و گفت ( مرا خواهند کشت ) .

عشقی را صبح پنج غنیه گذشته با گلوله زدند و از خانه بکسیساری با آنجا بمریضخانه نظیفه بردند . من در مجلس بودم آنرا بکسیساری دولت آمده گنت عشقی از مریضخانه نظیفه تورا با تلفون خواسته است و بلا فاصله خبر ترور کردن او را شنیدیم - باحال آندوه و ملال نظیفه رفتیم





مذاکرات مجلس

بگفتراند این حق اکثریت بوده و هست که در این قبیل مسائل پیشقدم بشود متأسفانه نقل و پیوندی بر نگذاشته با مخالفت شد. در جلسه گذشته هم به بنده اجازه داده شد و یک مسأله دیگری هم مشأ نوت شد زیرا بنا بر اطلاعاتی که بنده داشتم خواستم مجلس عترت را متذکر کنم که در آن جریان قضایای بعد از قتل که اتفاقاً بنده را آن فقیه مرحوم با تالیف خواست و زحمت دو باین او و بسا حضور اسلای نظسیه اظهاراتی کرد خواستم به آقایان عرض کنم در نتیجه اظهارات او و در نتیجه مواجباتی که آن مقول با اشخاص دستگیر شده در حضور مدعی السوم کرد یک اطلاعاتی بدست آمد که نتیجه اش این بود: دو نفر رفته اند و این آدم را مقول کرده اند یکی دستگیر شده و دیگری فرار کرده است. حتی بگوش بنده خود که آن کسی هم که فرار کرده است یک اسمی داشته است که اسم او در نظایه هم برده است او فرار کرده است و در موقعی که آن فقیه محترم با حواس جمع حکایت میکرد وضع کشته شدن خودش را یکی از اعضاء تلمیذات که بنظم جنس یا هوشی آمده بنده داد [در صورتیکه در مریضخانه در باین محترم بودیم] که چون یکی از آنها دستگیر شده است بشا اطمینان میدهم آن یکی راهم امروز با فرما دستگیر خواهیم کرد. ولی متأسفانه بنده در جلسه گذشته شنیدم که نظایه از آن یک نفر فراری تیب نکرده است محمدمحسنان قلمی که رفته است در حضور تمام اهل محل قائل را گرفته و بازان تحویل شده است او را گرفته اند و در نظایه در حبس قرار یافت است و به بنده گفته شد حتی در یک نشست هم حضور داشتم که پس از مواجه آن شخص توقیف شده با مرحوم عشقی تاریخیری که مدعی کرده و امارات ترور و سه تصدیقات کرده مدعی اللهوم عادلیه و یک نفر از مستحقین عادلیه خواستند بموجب قوانین جاریه در محض مقصر را براند و در تحت مراقبت نگذاردند و نگذارند کسی با او ملاقات کند و امر را بچهران طبیعی بیندازند و بدینحاله اندای نظایه آتشخیز را بدست مدعی اللهوم بردارند و استکاف کردند که آنها در مقابل نظامی حق خود بوظیفه خودشان عمل کنند. این را هم میخواستم حواله بگفتم عرض آقایان برسانم ولی متأسفانه دیر شد. چرا خواستم متذکر شوم و چرا در بر شد چرا متأسفانه از اینکه در بر شده است تا نسبت بنده برای اینست که آن شخص دوم که فرار نموده و رفته کرده اند او را بگیرند و منضم کنند یک نفر دیگر برای یک شنبه ام و شاید از سرحد هم رد شده باشد چون سه چهار روز است که میگنود بملاوه در جلسه گذشته میخواستم آقایان را متذکر کنم که بدینحاله در نظایه یک سرایتی در ساختن دو سه ما ایجاد شده است و همیشه در دو سه ما یک نگرانی و سوء فکلهای جریان داشته است. خواستم به مجلس و آقایان و کلا عرض کنم که مراقبت بفرمایند و اجازه ندهند که در این مورد هم نظیر قضایای گذشته تکرار شود بالاخره عرض من این بود تذکراتی که میخواستم عرض کنم مسائلی بود که تمام افراد مجلس شورای ملی بدون تفاوت اقلیت و اکثریت مسئول و ذمهدار تیب و اجرا و

تاریخ بیست ساله ایران - جلد سوم

مراقبت در آن کار هستند و بنده وظیفه دار بودم که بیایم در اینجا از برای اینکه بکنم درست و همقدیمه مرا کشته اند گریبان نمایندگان اکثریت را بگیرم. خیر بنده حاضر برای این کار نبودم بنده در مجلس دوره سوم که خیلی جوان هم بودم حق هم داشتم حرارت بروزم بهم آقایانی که در آن مجلس حضور داشتند شاهدند در شدیدترین روزها که روز استیضاح بود بر سر پستری رفتای شوم آدم بدشتر بیرون طاری نطق کردم که شاید اسباب تشکر اکثریت و تهم شد من عاظم اینست سوازم آن بیست که بیایم چیزهای جزئی و مسائلی کوچکتر را پشت تریبون کش بدهم زیرا که سر به بسازم و بر رفتای پارلمانی خود بزنم - چندیت که من از روزنامه نوشتن صرف نظر کرده ام چند سال است در صفت اکثریت و زیر بار شکنج دولتهای وقت هستم برای اینکه به مملکت خود از طریق مثبت خدمت کنم من حالات متغیانه و فکانه را بعبده خودم برای سلامت مملکت مباح رجا بزمیدانم مقصود من از تذکراتی که میخواستم بگویم این قضایا بود میخواستم عرض کنم آیا مجلس شورای ملی ایران علاقه هست که مملکت امن باشد یا نیست؟ آیا یکنی از و کلاهی اقلیت را شب و روز تهدید و بقتل نمازند مجلس شورای ملی نماینده در این باب علاقه مندلی خودش را از آن بردارد؟ یک صف روزنامه نویس و مدیران مطبوعات یک اشخاصی که با سرمایه خودشان و با قوای دماغیشان برای مملکت زحمت میکنند اینها امنیت نداشته باشند و بیایند در کعبه آمال ملت متحصن شوند مجلس شورای ملی باید ببرد چرا آمده اند یا نیاید ببرد؟ قصد من اینها و مقصود من این تذکرات بود و خیلی متأسفم که یک نشست از قضایا فوت شد و قضایای پیش آمده است که اگر امروز هم اجازه نمیدادند حاضر بودم این مذاکرات را انکم بملاوه اگر اشتکالی بذا گفتن قضایا میکند آقایان باید بداند که برای حفظ شخص خودم نیست زیرا که چهل سال از عمر گذشته بیست سال از عمر خود را در سیاست و انقلاب گذرانده ام و چندین آرزوی از دنیا ندارم بهترین آرزوهای من اینست که مرا هم پیش عشقی بفرستند خیال نکند که من از سر کعبه بترسم من بیست سال است که در دهانه مرگ زندگی میکنم من در پراپرتشون چرا که ترا (آقایان رفتای من و کسانیکه بوده اند دیدم اند) از مرگ پروا نکردم قیام میکردم و رعایای ملی را میگفتم من از مرگ بترسم مرا تهدید کردند حتی اشخاص رسمی چندین دفعه مرا بقتل تهدید کردند من امنیت باین قضایا میدهم فقط ندم من این است که آن پنجه سرخچی که گریبان عشقی را گرفت و او را بدامان قبر انداخت آن پنجه سرخ در یک مملکت قانونی قابل دیدن نیست قابل تحمل نیست باید مجلس شورای ملی آن پنجه سرخ را قطع کند این را با قوت قلب میخواهم آتشخیز هر که باشد و آن پنجه از آستین هر که بیرون بیاید بشما میگویم اگر مجلس آن دست خائن و خونین را قطع نکند مردم قطع خواهند کرد. این دست قابل تحمل نیست دست خائنکار باید قطع شود. این است عرض بنده.

تشییع جنازه عشقی

همان روز که عشقی ترور شده بود ساعت سه بعد از ظهر تشییع جنازه عشقی عده ای از نمایندگان اقلیت و مدیران جراید اقلیت در مریضخانه نظایه بوس لعش حاضر شدند جمعیت هم کم کم در حال جمعیت بود. عباس خلیلی مدیر روزنامه اقدام ناطق قزاقی کرد تمام حاضرین گریستند پس از نطق خلیلی لعش را در درشکه ای گذارده بطرف منزل عشقی حرکت کردند عده زیادی درشکه و اتومبیل از عقب لعش بجز کت در آمدند. قزاقی بزودی مدیر روزنامه طوفان نیز از مشایعت کنندگان بود همیشه درشکه قزاقی بس چهار راه غیرالنبوله رسید برقی خود میگردد ماده تاریخ خوبی پیدا کردم و آن (عشقی قرن بیستم) است. هنوز چهار راه سید علی نرسیده بودند که قزاقی قطعاً معروف ماده تاریخ عشقی را باین شکل ساخت:

دیو مهرب خود سری چون ز غضب عرفت دم  
 امنیت از محیط ما رخت بیست و هشت گم  
 حربیه و جشت و ترور کشتن چه میرانده را  
 سال شهادت اش با جوان (عشقی قرن بیستم)  
 نعش عشقی را بخانه اش آوردند و در آنجا شسته و کفن کردند شب را در مسجد سیهسالار با مات گذارند که روز بعد تشییع نمایند.

تاریخ بیست ساله ایران - جلد سوم  
 دسته جمعیت مشابهت کنندگان می پیوست میگویند در حدود سی هزار نفر در تشییع جنازه شرکت کرده بود و باهمان هیئت جنازه باین بابویه برده در شمال غربی آن مدفون ساختند.

روزنامه قانون در شماره ۶۱ راجع باین تشییع جنازه چنین نوشته است:

نقل از شماره ۶۱ روزنامه قانون  
 طهران همان طهران معروف بچق کشتی که گاه روزی آمد بروی نایبهمان و امیرین از بروز احساسات زنده باز میکند روز جمعه ارگ ذیجبه از یک جنبه مقبول و مظلومی که در حالت غربت و مسکنت شیبه شده بود شوب پذیرایی کرد. همه کس آن منظره حزین آرد و را دیده است میدانند قریب سی هزار نفر از مسجد مرحوم سیهسالار خیابان شاه آباد - لالهزار - ناصریه - بازار تادم دروازه حضرت عبدالعظیم ایرانی و ذکر مصائب اجداد آن سیهسالارم جنازه را شایسته اقدم دروازه نیز تازان - بابویه نزدیک حضرت عبدالعظیم محل دفن قید مقول عده زیادی بیاده رسوا شده مشاهده نمود و روز ساعت بدلاظر جمعه با حضور عده کثیری در این بابویه مراسم تدفین پیل آمد.

روز جمعه تهران معمول بود و همان بطوریکه پس از دو سه سال انتظار میرفت یک روز تاریخی دیگری با تمام انتقام و حق پرستی تهرانیان از روزه گردید.

پس از مرگ عشقی سرانجامی متعددی ساخته و منتشر شد و بعضی از سرانجامی که ساخته شده بود بواسطه ترس از حکومت و بواسطه تهدیداتی که بمیدبران جراید اقلیت بعمل آمده بود آنها را مرعوب نموده جرات انتشار آنرا نداشتند و گویا تاکنون هم منتشر نشده و کسی نشنیده باشد از جمله سرانجامی که تاکنون منتشر نشده مرثیه ای است که ملک الشعراء بهار ساخته و بخط خود در جنگ کوهی گرامی نوشته است. این مرثیه یکی از اشعار خوب بهار است که نگارنده از آن جنگ استفسار کرده است و بی مناسبت نمیدانم آنرا قبلاً نقل نمایم:

شبی چشم کیوان ز فکرت انخفت  
 دژم گشت از او رازهای نهفت  
 نحوست زده هاله بر گسرد او  
 رده بسته نسا کایش رو برد  
 دروغ و اسف از نشیب و فراز  
 ز هر سو بر او ره گرفتند بساز  
 سعادت ز نیشش گریزنده شد  
 طبعیت از آن آشکه ریخته شد

مهرائی

فرشته خروشاغ برفته ز جای  
بجستیش برق نحوست ز چشم  
چو دیوانگت سرفرو برد پیش  
هوا گشت تباریک از بندیشه اش  
دژم کرد بحرئ ذ افلاک را  
ز کاش پروت جسته مانند درد  
دورت دلش مقدمه ای ماعتدار  
به پیچید تا بامدادان بود  
چو آبستان امرها کرده سخت  
بدلش اندرون بد غمی آتشین  
یکی خنجر از برق بر سینه راند  
رها گشت کیوان هم اندر زمان  
سیه گوهری شوم بگذاخته  
ز بالا خروشاغ سوی خاک تاخت

\*\*\*

جوانی دلیر و گشاده زبان  
بیلا بسات یکی زاده سرور  
گشاده دل و بر گشاده زبان  
اجسته هنوز از جهل کام خویش  
نکرده دهانی خوش از زندگم  
نگشته دلش بر غم عشق چین  
چو بلبل نوایش همه نرد ناک  
هنوزش نه پیوست پر تا میلت

۶۸

تیم کتاف دیو پیشش بیسی  
از او منتشر کینه و کید و خشم  
همی چرخ زد کرده بر گرد خویش  
از اندیشه اش شوم تر پیشه اش  
سیه کرد آن گوهر پاک را  
تنوره زلف شعله های کبود  
به پیچید و خشید مانند مار  
بناخن پرو سینه را بجاگ کرد  
جدا گشت از خون و خویش تاخت  
بر او سخت افشرد چنگال کین  
به برق آن نحوست زد دل بر فغان  
از آن شوم سوزنده بی امان  
که برفش ز کیوان جدا ساخته  
بخاک آمد و جان عشقی گذاشت

سخن گوی و دانه شور و مهربان  
خرامنده مانند زیبا ترور  
چو او کم بر آئینه مام جهل  
ندیده بواقع سر انجام خویش  
انگور دیده جمع از پراکنندگی  
نخندیده بر چهر معشوق سیر  
گریست بختش همه چاک چاک  
نبسته شاخی هنوز آشیان

تاریخ بیست ساله ایران دهانه سوم

سحرگاه با عشق در گفتگر  
جگرگاه مرغ سخن گوی خست

\*\*\*

گنازات چو آم دل بی هوا  
سپس سخت چون بیخ ز قوم شد  
یکی در زخی زیر دامن کشید  
بدل کینه مرد دانا گرفت  
به تیره دلان و بروش دلان  
اعیان و اشراف و خرد و کبیر  
بقلب سیه شات کبیر کرد نو  
سوی کاخ مظلوم جولان گرفت  
بسوی سپیدان رخ از رشک تافت  
سپهرو برد بر سپیدان حسد  
ندید هیچ دیوار کویه تر  
گل عمر او چید و بر بساد داد

\*\*\*

جهان تنگ شد بر خردمند مرد  
چو سوسن بر آورده شد از قفا  
فدا پویه پادشاهی گرفت  
و از این ناکسی گشت فاعده سپاه  
بسیون گشت دیویم شاهنشاهی  
بخاک آب دیویم اورنگه ریخت  
دژم گشت رخسار تابنده شید  
وطن تیره شد از کران تا کران

۶۹

مهرائی

بر آمد یکی گدایان از جنوب  
ز کوه سیه بر شد ابری سیاه  
زمانه بر انگیخت اهریمنی  
به نوشانش از کاس نفوذ تید  
به بیدم از آن فلیخ می جام گشت  
بنو گشت مردم ندیم تو اند  
کسی کر تو بد گوید آن بد مباد  
بار خواند مهر روز (۲) شاهنشاهان  
بجینید با نفوذ ککریا  
که بر سر نهند تاج در قرن بیست  
قزاقی بپید آمد از خورده سران  
بهدی که قیس بود خاکسار  
بسر تاج گیتی خدائی نهاد  
در این پویه دیو دژم بر دمید  
بمردم در آریخت چون بیست  
چو خر دم علم کرد در بوستان  
گاهی چفته و گاه سر کین فکند  
نگذرد و بسکست و افکنند ریخت  
یکی نازه گل اندر آن باغ بود  
هنوزش ز خسر بود براب نوا  
گل عاشقی بود و عشقی نام

نمؤ کرد و بشکفت و خندید و رفت  
چو گل صیبه از زندگی دید و رفت

تیمه ۱۳۰۲ ملک الشعراء بهار

۲ - تاریخ ۳ - نوزن

۶۷

تاریخ بیست ساله ایران دهانه سوم

۱۱ - تحصن مدبران  
جراید اقلیت  
در  
مجلس شورای ملی

واقعه قتل میرزاده عشقی از جهاتی واقعه قتل ایسیری شباهت دارد، زیرا از قتل ملازور ایسیری و آشوبی که مراخواهان دیکتاتوری بوجود آوردند نتوانستند نتایج مهمی بچنگند آوردند که از آن بجمله بود اعلان حکومت نظامی و دستگیری و حبس یا طرد و تبعید یکصد و سیصد و بیست و پنج نفر از آن هنگام هر کس که یازدهم دیکتاتوری موافق نبود بعنوان هم دستی با آشوب گران و همکاری با قاتلین ایسیری بعنوان مرتجع مسموم میگشت و مقدراتش در دست شهرداری سردار سیه یا فرماندهان قشون وی سپرده میشد، بسا مردم محترم از مستخدمین دولت و اهل علم و اهل قلم و تجار و کسبه و سایر مردم که در آن واقعه نابود شدند، از قتل میرزاده عشقی نیز این نتیجه گرفته شد که پرده التیاس و تردید دریده شد زیرا در آنروز با کلوله این ترورها بر آزاد بخواهان و اهل فضل و قلم و وحشتی عظیم مستولی گشت و معلوم شد که عوامل قتل نفس و ترور در کارند و بنا بر این حرکت از نوبت گمان را صاحب مطبوعات و مردمی که وارد در سیاست بودند ناچار شدند تردید و تزلزل یا ربا و سالوس را بر کناری نهادند و آشکارا در عمل ثابت نمایند که واقعه آخواهان کدام یک از دو رژیم دیکتاتوری با سلطنت مشروطه هستند

همیشه واقعه قتل عشقی روی داد پیشوائی اقلیت مجلس یعنی مرحوم مدبران به روزنامه نویسانی که خود را طرفدار وی میسپردند پیشنهاد نمود در مجلس شورای ملی تحصن اختیار نمایند و برای تحصیل امنیت و مصونیت قانونی مداخله مجلس را تقاضا نمایند در نتیجه اشخاصی از جریده نگاران آزاد بخواه که بنظمه ها و وعده و وعینم دار سیه دل نداده بودند و بایمان عقیده خود در حفظ اساس مشروطیت علاقمندی داشتند پیشقدمی ورزیدند بمجلس شورای ملی آمده تحصن جستند و باقی مطبوعات و روزنامه های آن زمان خواه و ناخواه از ربا کار یسائی که برای تحصیل و جاهت ملی بکار میبردند چشم پوشیده علناً و رسماً بهوا خواهی سردار سیه و متابعت

۷۷



تحصن مدیران جراید



مدیران جراید اقلیت

از اکثریت طرفداران در مجلس قیام نمودند و فی الحقیقه در این زمین روشن گشت کدام روزنامه‌ها طرفدار رژیم دیکتاتوری هستند و کدام‌ها ساکنت مشروطه می‌خواهند. در آغاز تحصن مجلس کسانی که بنام مشروطه خواهی و هواداری از اقلیت مجلس در عمارت بهارستان گرد آمدند عبارت از عمدای که عکسشان در صفحه ۷۳ این کتاب از نظر خوانندگان محترم میگذرد.

از این عده بعضی در اواسط کار و بدون آنکه نتیجه تحصن معلوم شده باشد از صف رفقای خود بتحریرک عمال سردار سپه کنار گرفته از تحصن خارج شدند و تحصن مدتی از دیک به سه ماه طول کشید تا عاقبت الامر در کابینه سردار سپه از میز وجود آمد و تیمورتاش سردار معظم خراسانی وارد کابینه گشت و وزیر نامبرده از عمدای اقلیت وارد مذاکره شد و برای پایان دادن بتحصن جریده نگاران مزبور تشبیهاتی نمود یکی دربار شخصاً با متحصنین گفتگو کرده در پایان کار سردار سپه نیز شخصاً بمجلس آمده بامدیران جراید مذاکره کرد و از طرف مدیران جراید اقلیت رحیم زاده صفوی شروع بصحبت و تفاهاتهای متحصنین که غالباً مربوط بامانیت جهانی و حقوقی و مصوبیت قانونی و اجرای عدالت بود بشرح و بسط بیان نمود سردار سپه نیز در پاسخ اطمینان داد که تقاضاهای آنان از طرف دولت رعایت خواهد شد و بدین ترتیب تحصن خاتمه یافت، مهذا سه روز از پایان تحصن بیشتر نگذشته بود که رحیم زاده صفوی بمعیت میرزا علی‌شاه برادر زن قوام‌السلطنه که جوانی بود خارج از محیط سیاست و گناهای منحصراً باین بوده است که وابسته قوام‌السلطنه که او از زهره اقلیت بشمار می‌آید در جلوی خان مجلس شورای از طرف مأمورین تأمینات توقیف و بحکومت نظامی جلب شدند؛ مدت توقیف صفوی در این مرتبه سه شبانه روز بود و چون فرا کسیون اقلیت در تهیه استیضاح بود بامداخله تیمورتاش در چهارم آزاد شدند؛ این قضیه تحصن و سپس از این تحصن دیگر فرا کسیون اقلیت میان معلوم و عادت از گمان معینی نداشت و افکار و آراء نمایندگان اقلیت و حتی نطق‌های مدرس و سایر همکاران او در مجلس شورای ملی بحکم هوا و هوس و باندازه انصاف هر يك از جراید تهران بی‌بسته دچار تخریب و تغییر و تبدیل می‌گشت بلکه در بعضی از مواقع هم زیر و رو میشد.

۷۲

## دیگر گاه روزانه ها ...

<http://rouzaneha.org/GahRouzaneh/DigarGahRouzaneha.htm>

فهرست موضوعی « گاه روزانه ها ... » : ادبی تاریخی سیاسی دینی مارکسیستی

[فریدون ، دانشی که رفت ...](#)

[گالری عکس](#)

[نوشته ها و ترجمه های پراکنده](#)

[نوشته‌های سیاسی](#)

[انظر](#)

[از نگاه فریدون ایل‌یکی](#)



[رویدادهای ایران و جهان در امروز](#)

[ایران در نشریات فرانسوی زبان](#)

[نما](#)

[آوا](#)

[کتاب و نشریه](#)

[عکسهای شاعران و نویسندگان و ...](#)

[... از نگاه دیگران](#)



[جرا «آرک» و نه «معدن»؟](#)

[منتشر شده های 1385](#)

[منتشر شده های 1384](#)

[منتشر شده های 1383](#)

[منتشر شده های 1382](#)

[منتشر شده های 1381](#)

[گالری عکس](#)

[از نگاه آراد \(م. ایل‌یکی\)](#)

